



اصول فقه ۳ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۱۸

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یوسف رستماني

مقدمه

بحث در آیاتی بود که بر حجیت خبر واحد دلالت می‌کند. سه مورد از این آیات که عبارت بودند از: آیه نبأ و آیه نفر و آیه کتمان، به همراه اشکالاتی که به دلالت آنها وارد شد، در درس‌های پیشین بیان گردید. در این درس، می‌خواهیم به آخرین آیه؛ یعنی آیه سؤال و چهار اشکال وارد شده از سوی شهید صدر به آن بپردازیم. با در نظر گرفتن محتوای اشکال اول استدلال به آیه کتمان، فرق بین احتیاط در مقام جعل و احتیاط از سوی مکلف، تفاوت امر مولوی و ارشادی و نیز معنای اهل ذکر در تفاسیر، محتوای این درس بهتر و دقیق‌تر درک خواهد شد.

متن درس

[أدلة حجّية خبر الواحد: و قد استدلّ على الحجّية بالكتاب و السنّة. أمّا الكتاب الكريم فبآيات: منها آية النبأ...]
و منها: آية السؤال من أهل الذكر، وهى قوله تعالى: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و تقريب الاستدلال: أنّ الأمر بالسؤال يدلّ بإطلاقه على وجوب قبول الجواب ولو لم يفد العلم؛ لأنّه بدون ذلك يكون الأمر بالسؤال فى حال عدم إفادة الجواب للعلم لغواً، و إذا وجب قبول الجواب ولو لم يفد العلم ثبتت الحجّية.
و قد اتّضح الجواب ممّا سبق، إضافةً إلى أنّ الأمر بالسؤال فى الآية ليس ظاهراً فى الأمر المولوى لكى يستفاد منه ذلك؛ لأنّه وارد فى سياق الحديث مع المعاندين و المتشكّكين فى النبوة من الكفار، و من الواضح أنّ هذا السياق لا يناسب جعل الحجّية التعبديّة، و إنّما يناسب الإرشاد إلى الطرق التى توجب زوال التشكّك و دفع الشبهة بالحجّة القاطعة؛ لأنّ الطرف ليس ممّن يتعبّد بقرارات الشريعة.

و نلاحظ أيضاً: أنّ الأمر بالسؤال مفرّع على قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»، و التفرّع يمنع عن انعقاد إطلاق فى متعلّق السؤال لكى يثبت الأمر بالسؤال فى غير مورد المفرّع عليه و أمثاله. هذا، على أنّ مورد الآية لا حجّية فيه لأخبار الآحاد؛ لأنّه يرتبط باصول الدين.

و إذا قطعنا النظر عن كلّ ذلك فالاستدلال يتوقّف على حمل أهل الذكر على العلماء و الرواة -لا أهل النبوات السابقة- بحمل الذكر على العلم، لا على الرسالة الإلهيّة.

ادامه ادله حجیت خبر واحد

بحث ما در آیاتی است که بر حجیت خبر واحد دلالت می‌کند. سه مورد از این آیات در درس‌های پیشین بیان شد. در این درس، می‌خواهیم به آخرین آیه؛ یعنی آیه سؤال بپردازیم.

دلیل چهارم: آیه سؤال

تقریب استدلال به این آیه شریفه این است که: در آیه شریفه آنجا که می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» شاهد امر به سؤال‌ایم که بر وجوب سؤال و پرسش از عالم دلالت می‌کند و از آنجایی که امر به سؤال در آیه به شکل مطلق آمده و قید نخورده است، اطلاق وجوب سؤال از عالم اثبات می‌شود؛ یعنی مطلقاً؛ هر چند جواب عالم برای جاهل مفید علم نباشد، بر جاهل واجب است که از عالم بپرسد، چون فرضاً آیه نفرموده که «إِسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كَانَ جَوَابُهُمْ مُفِيداً لِلْعَلَمِ» بلکه به نحو مطلق؛ چه جواب عالم برای سائل مفید علم باشد یا نباشد، امر به سؤال نموده است. (بخش نخست استدلال)

از طرف دیگر، وجوب سؤال از عالم در وقتی که جواب او مفید علم نیست، لغو است؛ مگر اینکه قبول جواب عالم شرعاً واجب باشد. (بند دوم استدلال)

پس برای دفع محذور لغویت، چاره‌ای نیست جز اینکه بگوییم آیه شریفه، بر وجوب قبول جواب عالم حتی در وقتی که این جواب مفید علم نیست، دلالت دارد و این همان حجیت شرعی خبر عالم (خبر واحد) است که می‌خواهیم اثبات کنیم.

تطبیق

و منها: آیه السؤال من اهل الذکر^۱، و هی قوله تعالی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

از جمله آیاتی که بر حجیت خبر واحد دلالت می‌کند، آیه سؤال از اهل ذکر است و این آیه فرموده خداوند است که می‌فرماید: «ما پیش از تو (نبی اکرم) نفرستادیم مگر رجالی را که به آنها وحی می‌فرستادیم. پس از اهل ذکر (یعنی علما) پرسش کنید اگر نمی‌دانید».

و تقریب الاستدلال: أَنَّ الْأَمْرَ بِالسُّؤَالِ يَدُلُّ بِإِطْلَاقِهِ عَلَى وَجوب قبول الجواب ولو لم يَفِدِ الْعِلْمُ؛ لَأَنَّهُ بَدُونِ ذَلِكَ^۲ يَكُونُ الْأَمْرُ بِالسُّؤَالِ فِي حَالِ عَدَمِ إِفَادَةِ الْجَوَابِ لِلْعَلَمِ^۳ لُغَوًى^۴،

۱. النحل: ۴۳.

۲. متعلق: سؤال.

۳. مرجع ضمیر فاعلی مستتر: الجواب.

۴. مشارالیه: اطلاق.

۵. «لام» برای تقویت و «علم» مفعول برای افاده است.

۶. خبر «یکون».

تقریب استدلال به این آیه شریفه این است: امر به سؤال، به اطلاق خود، بر وجوب قبول جواب هر چند مفید علم نباشد دلالت می‌کند؛ چون در غیر این صورت (یعنی بدون وجوب قبول جواب در حال عدم افادۀ علم) امر به سؤال در حالتی که جواب، مفید علم نیست، لغو خواهد بود.

و إذا وجب قبول الجواب ولو لم يفد العلم ثبتت الحجية.

و اگر قبول جواب بر سائل در حالی که این جواب مفید علم نیست واجب باشد، حجیت خبر واحد ثابت می‌شود.

SCO۱: ۸:۰۹

اشکالات شهید صدر به استدلال به آیه کتمان

دلیل چهارم بر حجیت خبر واحد آیه کتمان است. نحوه استدلال به این آیه بر حجیت خبر واحد این بود که این آیه با اطلاقی که دارد، بر حرمت کتمان خبر بر عالم؛ هر چند در حالتی که بر خبر و اظهار او علمی مترتب نباشد دلالت می‌کند و این نشان می‌دهد که قبول قول عالم بر مخاطب او واجب است؛ چون در غیر این صورت، لازم می‌آید که حرمت کتمان به نحو مطلق، لغو باشد. بر نحوه استدلال به آیه کتمان چهار اشکال شده است که یک به یک این اشکالات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اشکال اول

نخستین اشکالی که بر این استدلال شده همان اشکالی است که بر استدلال به آیه کتمان وارد شد. در بیان اشکال دوم بر استدلال به آیه کتمان گفتیم که شارع مقدس چون نمی‌توانست قاعده‌ای را به دست مکلفین بدهد که بر اساس آن بتوانند بین موارد ترتب علم و موارد عدم ترتب علم تمییز بدهند، در مقام تشریع، جانب احتیاط را اخذ کرد و حکم را به شکل کلی و مطلق جعل نمود و فرمود که اظهار مطلقاً واجب و کتمان مطلقاً حرام است تا تمام مواردی را که از اظهار حقایق برای جاهلین، علم حاصل می‌شود تحت پوشش قرار دهد و موردی باقی نمانده باشد که در آن، اظهار مفید علم باشد، ولی واجب نشده باشد؛ پس اینکه به شکل مطلق کتمان را حرام نموده و اظهار را واجب کرده، به جهت احتیاط در مقام تشریع است. در آیه سؤال نیز همین مسئله جریان دارد؛ یعنی به خاطر نبود یک قاعده‌ای که بتواند بین موارد ترتب علم و موارد عدم ترتب علم بر جواب عالم تمییز دهد، شارع مقدس در مقام جعل، جانب احتیاط را گرفته و سؤال را به نحو مطلق واجب نموده تا تمام مواردی را که جواب عالم مفید علم است، تحت پوشش قرار دهد و موردی باقی نمانده باشد که در آن، سؤال کردن مفید علم باشد، ولی واجب نشده باشد؛ پس این یک نوع احتیاط در مقام جعل است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که امر به سؤال در آیه شریفه، امر مولوی نیست بلکه امر ارشادی^۱ است که صرفاً می‌خواهد ارشاد کند به آنچه که عقول عقلا بدان دلالت دارد؛ چون هر عاقلی می‌داند که باید آنچه را که نمی‌داند بپرسد و شارع مقدس نیز می‌خواهد به حکمی که تمام عقلا به آن اذعان دارند، ارشاد و هدایت کند؛ پس امر به سؤال، امر ارشادی است، نه امر مولوی تا وجوب برای آن ثابت شود. اما علت اینکه ادعا می‌کنیم امر به سؤال، یک امر ارشادی است این است که وقتی به سیاق این آیه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که آیه در مقام گفت و گو با معاندین و مشککین در نبوت نبی اکرم وارد شده و خطایش به کفار است و روشن است کسانی که اساساً منکر نبوت‌اند یا در نبوت تشکیک می‌کنند، پذیرای احکام مولوی نیستند؛ کسی به حکم مولوی خداوند متعال، گردن می‌نهد که نبوت نبی اکرم را پذیرفته باشد؛ پس نمی‌توان به کسی که کافر است امر نمود و معقول نیست که چنین فردی مورد امر و نهی قرار بگیرد؛ چون خلاف حکمت است. از سیاق مذکور استفاده می‌کنیم که امر به سؤال و وجوب آن، مولویتی ندارد و وجوب شرعی سؤال را اثبات نمی‌کند تا بخواهیم از دل وجوب شرعی سؤال و اطلاقی که دارد، حجیت تعبدی قول عالم را اتخاذ کنیم.

تطبیق

و قد اُتضح الجواب ممّا سبق^۲، إضافةً إلى أنّ الأمر بالسؤال في الآية ليس ظاهراً في الأمر المولوي لکی استفاد منه^۳ ذلك^۴؛

و جواب این استدلال از آنچه که سابقاً بیان شد روشن گردید؛ علاوه بر آن، اشکال دیگری که در اینجا وجود دارد این است که امر به سؤال در این آیه، ظهور در امر مولوی ندارد تا از آن وجوب شرعی سؤال استفاده گردد. لآنه^۵ وارد فی سیاق الحديث مع المعاندین و المتشککین فی النبوة من^۶ الکفار،

^۱. امر مولوی، به امری گفته می‌شود که به انگیزه بعث و برانگیختن مکلف، به انجام مأموریه در خارج، صادر می‌شود؛ به بیان دیگر، امر مولوی عبارت است از طلب حقیقی چیزی از مکلف، به منظور رسیدن به مصلحت موجود در آن، به گونه‌ای که به امتثال آن، پاداش و به مخالفت آن، کیفر داده می‌شود، مثل امر به اقامه نماز و گرفتن روزه و...؛ اما امر ارشادی، که در مقابل امر مولوی می‌باشد، امری است که یا به حکم عقل ارشاد می‌کند، مانند «اطيعوا الله» و یا به وجود مصلحت، در چیزی ارشاد می‌کند که متعلق امر، وسیله‌ای برای دست یابی و یا اشاره به آن است، مانند ارشاد به شرطیت یا جزئیت. بنابراین، در جمله «اطيعوا الله» امر «اطيعوا» به حکم عقل، ارشاد می‌کند، زیرا عقل به‌طور مستقل، بر وجوب اطاعت از خداوند دلالت می‌نماید و در جمله «طهر ثيابک و بدنک للصلاة» در ظاهر، به طهارت لباس و بدن، برای نماز امر شده است، اما در واقع، ارشاد می‌کند که عنوان «طهارت» در نماز مصلحت دارد؛ یعنی به شرطیت طهارت برای نماز ارشاد می‌کند. بر امر ارشادی، ثواب و عقاب جداگانه‌ای مترتب نیست.

^۲. اشکال دوم بر استدلال به آیه کتمان.

^۳. مرجع ضمیر: امر به سؤال.

^۴. مشارالیه: حجیت تعبدی قول عالم.

^۵. مرجع ضمیر: امر.

^۶. من: بیانیه؛ بیان «معاندین و مشککین».

چون این امر، در سیاق گفت و گوی با معاندین و مشککین در نبوت که بیان باشد از کفار، وارد شده است.

و من الواضح أنَّ هذا السياق لا يناسب جعل الحجية التعبدية،

و روشن است که این سیاق، مناسبتی با جعل حجیت تعبدی ندارد (چون تعبد به اوامر، بعد از پذیرش نبوت است؛ و گرنه کسی که با نبوت عناد دارد و یا شک در آن دارد نمی‌تواند چنین تعبدی داشته باشد)

و إنما يناسب^۱ الإرشاد إلى الطرق التي توجب زوال التشكك و دفع^۲ الشبهة بالحجة القاطعة؛

و همانا این سیاق، مناسبت دارد با ارشاد به طرقی که موجب زوال تشکک و دفع شبهه به واسطه حجت قاطعه^۳ می‌گردند (پس در واقع این آیه شریفه، مشککین را به تحقیق از علما و دانشمندان دعوت می‌کند؛ به نحوی که نتیجه این تحقیق قطع‌آور باشد).

لأنَّ الطرف ليس ممن يتعبد بقرارات^۴ الشريعة.

چون طرف سخن (که کفار مشکک و معاندند) از کسانی نیست که متعبد به قوانین شریعت باشد.

SCO۲ : ۲۱:۴۱

اشکال سوم

اشکال سوم آن است که آیه شریفه سؤال در ابتدا، آنجا که می‌فرماید «و ما ارسلنا اليك الا رجالاً نوحى اليهم» بحث از اصول دین؛ یعنی بحث از ارسال رسل را مطرح نموده است، سپس با فاء تفریع «فاستلوا»؛ یعنی امر به سؤال را بیان نموده است. پس در واقع امر به سؤال، به واسطه این فاء که در «فاستلوا» آمده است متفرع شده است بر آن قسمت نخست آیه که به نبوت و یکی از مباحث اصول دین مربوط می‌شود.

برای روشن شدن اشکال لازم است نکته‌ای درباره تفریع بیان کنیم و آن اینکه: ما گاهی مطلبی را بیان کرده و سپس مطلب دیگری را به آن متفرع می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: خانه‌ها در شهر ما گران شده است؛ اگر نمی‌دانی سؤال کن. چنانچه مشخص است در این مثال عبارت «اگر نمی‌دانی سؤال کن» متفرع بر مسئله گرانی خانه‌ها شده است. نتیجه این تفریع، آن است که در واقع آنچه که ما از مخاطبمان می‌خواهیم سؤال از گرانی خانه‌هاست، نه چیز دیگری و به قرینه این تفریع، سؤال از حالت عمومیت افتاده و خاص می‌شود؛ در نتیجه، سؤال مختص به مسئله گرانی می‌شود. همین اتفاق در آیه شریفه هم افتاده است و امر به سؤال، متفرع بر بعثت و ارسال رسل شده است. پس این تفریع به بیان فنی، مانع از اطلاق در امر به سؤال می‌شود به این معنی که متعلق پرسشی که بدان امر شده است خصوص مسئله نبوت است، نه هر چیزی از جمله احکام شرعی که محل بحث ماست؛ خصوصاً اینکه مسئله نبوت، جزء اصول دین است و حجیت اخبار آحاد مختص به فروع دین بوده و ربطی به اصول دین ندارد؛ چرا که قول ثقه در اصول دین، فاقد حجیت است و در آن باید علم و یقین حاصل شود.

^۱. مرجع ضمیر فاعلی مستتر: سیاق.

^۲. معطوف علیه: زوال.

^۳. یعنی: حجتی که مفید قطع و یقین باشد.

^۴. یعنی: قوانین.

پس خلاصه کلام آنکه از فقره نخست این آیه شریفه می‌توان فهمید که امر به سؤال به شکل مطلق نیامده است، بلکه صرفاً امر شده به سؤال درباره نبوت که از اصول دین است و حجیت خبر واحد در آن راه ندارد.

اشکال چهارم

آخرین اشکالی که مصنف در اینجا مطرح می‌کند، مربوط به کلمه اهل الذکر است. ما اهل الذکر را به معنای مطلق دانشمندان و علما گرفتیم؛ اما نکته اینجاست که در تفسیر اهل الذکر، وجوه دیگری هم دیده می‌شود: برخی گفته‌اند اهل الذکر یعنی اهل البیت (ع). بنابراین نسبت به ما که در عصر غیبت زندگی می‌کنیم اساساً مصداق ندارد. برخی هم گفته‌اند که اهل الذکر عبارتند از علمای یهود و نصاری که در این صورت، معنای آیه این‌گونه خواهد بود که: از علمای یهود و نصاری سؤال و تحقیق کنید که آیا رسل پیش از نبی اکرم آمده‌اند یا نه؟ طبق این احتمال، این آیه شریفه به کار ما نخواهد آمد و مربوط می‌شود به پرسش از اهل کتاب، نه پرسش از روات و دیگر، ارتباطی به اخباری که روات برای ما نقل می‌کنند نخواهد داشت. پس آخرین اشکال مربوط می‌شود به اهل الذکر و اینکه مراد از ذکر، چه بسا مطلق علم نباشد.

در نتیجه، استدلال به آیه نبأ هم با چهار اشکال مخدوش شد؛ از میان این چهار آیه‌ای که برشمردیم، می‌توان گفت که هیچ کدام مورد قبول شهید واقع نشد و تمام اینها به نوعی مورد مناقشه قرار گرفت. بنابراین نمی‌توانیم به وسیله آیات قرآن، حجیت تعبدی خبر ثقه را اثبات کنیم.

FG

۱. اینکه شارع به شکل مطلق سؤال را واجب نموده، به جهت احتیاط در مقام تشریع است، نه به جهت وجوب قبول جواب به نحو مطلق؛ پس نمی‌توان حجیت خبر واحد را از آن استفاده نمود.

۲. امر به سؤال در آیه شریفه، امر مولوی نیست، بلکه امر ارشادی است؛ بنابراین نمی‌توان حجیت خبر واحد را از آن استفاده نمود.

۳. امر به سؤال، متفرع بر یک مسئله اعتقادی شده و این مانع از انعقاد اطلاق در متعلق سؤال است و مختص به سؤال از اصول دین می‌شود؛ پس نمی‌توان از آن، حجیت اخبار آحاد را که مختص به فروع دین است اثبات نمود.

۴. استدلال به این آیه، متوقف بر آن است که معنای اهل الذکر، مطلق دانشمندان باشد و حال آنکه احتمالات دیگری نیز درباره این عبارت وجود دارد و با آمدن احتمال، استدلال باطل می‌شود.

اشکالات شهید صدر به
استدلال به آیه کتمان

تطبیق

و نلاحظ أيضاً: أن الأمر بالسؤال مفرّع على قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ»، و التفریع^۱ يمنع عن انعقاد إطلاق في متعلّق السؤال لكي يثبت الأمر بالسؤال في غير مورد المفرّع عليه و أمثاله^۲.

اشکال سوم: امر به سؤال بر این گفتار خداوند که می‌فرماید «و ما ارسال نکردیم مگر مردانی را که پیش از تو به آنها وحی می‌نمودیم» تفریع شده است و تفریع، منع می‌کند از اینکه اطلاق در متعلق سؤال انعقاد یابد، تا امر به سؤال در غیر از مورد مفرّع علیه^۳ و امثال آن (یعنی چیزهایی که مربوط به اصول دین باشد) ثابت شود.

هذا، على أن^۴ مورد الآیة لا حجیّة فيه لأخبار الآحاد؛ لأنّه يرتبط باصول الدين.

علاوه بر اینکه حجیتی برای اخبار آحاد در مورد آیه (که نبوت و ارسال رسل باشد) ثابت نیست؛ چون مورد آیه، مرتبط به اصول دین است. (و در اصول دین، چنانچه گفته‌اند اخبار آحاد، فاقد حجیت است).

و إذا قطعنا النظر عن كلّ ذلك فالاستدلال يتوقّف على حمل أهل الذکر على العلماء و الرواة - لا أهل النبوات السابقة - بحمل الذکر على العلم، لا على الرسالة الإلهیّة.

و حتی اگر از این سه اشکال چشم‌پوشی کنیم؛ باز استدلال (به آیه شریفه سؤال بر حجیت خبر واحد) متوقف است بر اینکه اهل‌الذکر را بر علما و روات حمل کنیم، نه اهل نبوت‌های پیشین (یهود و نصاری)؛ به این صورت که ذکر را بر علم حمل کنیم، نه بر رسالت الهی (که مراد از اهل‌الذکر، اهل رسالت الهی که شامل یهودیت و مسیحیت هم می‌شود باشد).

SCO۳:۳۵:۰۸

^۱ یعنی: تفریع با فاء.

^۲ مرجع ضمیر: مفرّع علیه.

^۳ مراد از مفرّع علیه، عبارت از ارسال رسل و مراد از مفرّع، عبارت از امر به سؤال است.

^۴ این تعبیر برای تنبیه و آگاه‌نمودن می‌آید.

چکیده

۱. تقریب استدلال به آیه شریفه سؤال این شد که: امر به سؤال در این آیه، به اطلاق خود، بر وجوب قبول جواب؛ هر چند مفید علم نباشد دلالت می‌کند؛ چون در غیر این صورت، امر به سؤال، در حالتی که جواب مفید علم نیست، لغو خواهد بود و وجوب قبول جواب بر سائل، در حالی که این جواب مفید علم نیست، به معنای حجیت خبر واحد است.

۲. شهید صدر بر نحوه استدلال به آیه کتمان، چهار اشکال وارد نموده است که خلاصه هر یک این است: اشکال اول: همان اشکالی است که به دلالت آیه کتمان بیان شد. پس اینکه شارع به شکل مطلق، سؤال را واجب نموده، به جهت احتیاط در مقام تشریع است؛ چون برای شارع، اعطاء یک ضابطه و قاعده‌ای که مکلف بتواند به کمک آن بین موارد ترتب علم و موارد عدم ترتب علم بر جواب عالم تمییز دهد وجود نداشت، بنابراین شارع مقدس در مقام جعل، جانب احتیاط را گرفت و سؤال را به نحو مطلق واجب نمود.

اشکال دوم: سیاق این آیه در مقام گفت‌وگو با معاندین و مشککین در نبوت نبی اکرم وارد شده و معقول نیست که چنین فردی مورد امر و نهی قرار بگیرد؛ چون خلاف حکمت است؛ پس امر به سؤال در این آیه ارشادی است، نه مولوی. در نتیجه، وجوب شرعی سؤال را اثبات نمی‌کند تا بخواهیم از دل وجوب شرعی سؤال و اطلاقی که دارد، حجیت تعبدی قول عالم را اتخاذ کنیم.

اشکال سوم: امر به سؤال بر این گفتار خداوند که می‌فرماید «و ما ارسال نکردیم مگر مردانی را که پیش از تو به آنها وحی می‌نمودیم» تفریع شده است و تفریع، منع می‌کند از اینکه اطلاق در متعلق سؤال انعقاد یابد؛ در نتیجه، متعلق سؤال، مختص به اصول دین می‌شود؛ بنابراین نمی‌تواند حجیت خبر واحد را که مختص به فروع است اثبات نماید.

اشکال چهارم: استدلال به این آیه متوقف بر آن است که معنای اهل‌الذکر، مطلق دانشمندان باشد و حال آنکه احتمالات دیگری نیز درباره این عبارت وجود دارد و با آمدن احتمال، استدلال باطل می‌شود.

۳. از میان چهار آیه‌ای که به عنوان دلیل بر حجیت خبر واحد برشمردیم، هیچ‌کدام مورد قبول شهید واقع نشد؛ بنابراین نمی‌توانیم به وسیله آیات قرآن، حجیت تعبدی خبر ثقه را اثبات کنیم.